

تمام نمیشود چه بسا ملل که يك زبان دارند ( امریکا و انگلیس ) یا يك دين دارند ( آلمان و سوئیس ) یا يك نژاد دارند ( فرانسه و ایتالیا ) ولی نمی توان آنها را يك ملت گفت پس چیز دیگر لازم است که پیوند این ارکان شود البته زبان و نژاد و دين ارکان ملیت و میخ های خیمه آن هستند ولی نه تنها نه جمعاً برای تشکیل ملت کافی نخواهد بود فقط در تفحصات تاریخی از قرابت زبان و دين و رسوم و عادات میتوان حدس زد که دو طایفه قدیم با هم يك ملت بوده اند .

استوارترین ستون ملیت وحدت سرگذشت تاریخی است که با سایر ارکان که قبلاً ذکر شد دست بهم داده معنی ملیت را تمام می کنند .  
چون حوادث گوناگون جهان از شادی و غم و بؤس و نعم یکسان بر گروهی از بشر وارد شد چنانکه روزگاری دراز از يك چیز هر اسان و بيك چیز امیدوار ماندند و همه در پی يك ارمان و آرزو رفتند ، و از يك آفت گریختند آن افراد بر فرض که دين و زبان و حکومت و آدابشان فعلاً مختلف هم شده باشند ملت واحد شمرده میشوند زیرا که این سابقه تاریخی در وجود هر فردی از آنان تولید عادت و خلق و کیفیتي میکند که همه در آن شریکند و چون ملکات آنها مشترك شد اعمال و اقوال آنها هم مشترك خواهد شد اعتقادات و بیانات و عادات همه مظاهر ملکات باطنی آنها است و بحکم الظاهر عنوان الباطن ظاهر خود را بصورت باطن خواهد ساخت پس علانیه ملل تابع سر آنهاست و سر آنها یعنی ضمیر شان بواسطه توالی یکنوع حوادث تاریخی یکسان خواهد شد .

این اشتراك ضامن ملیت است . در این جا قول ارنست بارکر Barker

را نقل میکنیم (۱) که در تعریف ملت گوید :

« توانیم گفت که ملت مجموعه افرادی از بشر است که ساکن سرزمین معینی هستند و بطور طبیعی از نژادهای مختلف استخراج شده اند اما دارای ذخیره مشترکی از افکار و احساسات و آرزو ها هستند که در طول يك تاريخ مشترکی کسب شده و از نسلی بنسلی انتقال یافته است از مظاهر این احساسات مشترك آن است که همه در زمانی دراز دینی مشترك و زبانی مشترك و عادات و رسومى مشترك داشته اند و برای اینکه در ظهور این امور مانعی در پیش پای خود نبینند به تشکیل حکومتی مشترك هم مبادرت جسته اند. »  
تفسیر بیان آن دانشمند چنین است که :

۱ - لازم نیست همه از يك نژاد آمده باشند . همین قدر که تدریجاً و بطور طبیعی افرادی از نژادهای متفاوت با هم اجتماع کرده باشند کافی است .

۲ - باید در سر زمین معینی زیست کرده باشند نه اینکه هر دسته از آنها در یکی از اقطار جهان باشند .

۳ - باید دارای ذخیره ای از افکار و احساسات و آرزوهای مشترك باشند یعنی همه آن مردمان در بعضی مسائل يك طور فکر کنند و نسبت به بعضی چیزها حب و بغضشان یکسان باشد و برای آینده هم آرزوهای آنها بطور طبیعی يك سنخ باشد .

۴ - مقصود از طبیعی بودن که در بالا گفته شد این است که آن تأثیر و تأثر تدریجاً و بمقتضای طبع واقع شود نه قهراً و جبراً . مثلاً اگر صد هزار نفر غریب در يك شهر مسکن دهند میان آنان و اهل شهر تجانس

---

(۱) Barker ( Ernest ) . National charactrrs and the factors of its formation . ( New york )

ملیت نیست مگر وقتی که روزگار بر اینها بگذرد و طبیعت حکم خود را جاری کند .

۵ - شرط اعظم این است که يك سابقه طولانی مشترکی آن احساسات و افکار را تولید کرده باشد و از نسلی بنسلی انتقال یافته و در نهاد همه با شیر اندرون شده باشد .

۶ - اگر چنین کیفیت نفسانی در افراد قومی پیدا شد البته درصدد نمایش آن بر می آیند . زیرا که هر صفتی از صفات بشر که کامن و نهفته است بوسیله کلام و عمل جلوه گری باید بکند پس آن افراد دین مشترکی با عادات و رسوم معینی پیدا می کنند و برای ادای مقصود يك زبان بکار می برند و در سور و شیون و در جشن و عزا يك قسم اعمال ظاهر میسازند .

۷ - این افراد هم آئین همفکر همشهری برای اینکه اعمال و افکار مشترك خود را بتوانند بی مانعی بروز بدهند و آمال خود را بتحقیق برسانند ، ناچار تحت حکومتی واحد در میآیند بنابراین معلوم شد که هر چند وحدت نژادی و دینی و لسانی و حکومتی را از لوازم تشکیل ملیت باید دانست ولی اساس و رکن رکن ملیت آن است که همه در فکر و احساسات و آرزوی اجتماعی متحد باشند و این میسر نتواند شد مگر آنکه دست حوادث افراد آن نژاد را در يك بوته ریخته و ذوب کرده باشد . يك سنخ مصائب تاریخی آنان را آب کرده باشد و يك قسم قالب تاریخی آنان را بشکل معین در آورده باشد پس قوی ترین عوامل ملیت تاریخ مشترك است و بس ما در این جا باز قول ارنست بارکر را نقل میکنیم که گوید :

« عامل نمو ملیت سابقه تاریخی و یادگار های تاریخی و شرکت در اصول و افکار معینی است این امور منجر بمباهات ملی و فخر اجتماعی

و خویشتن شناسی میشود و در نتیجه آن قوم نشانه های مشترکی اختیار میکنند و جشن ها و سرود ها و مراسم واحدی می گیرند تا آن صفات و احساسات را که در باطنشان مضمحل است باین وسایل آشکار و مجسم کنند.

اورباخ Auerbach (۱) در کتاب بسیار عمیقی که راجع باحوال اجتماعی اطریش هنگری نوشته بعد از بحث در ارکان مشهور مایهت مثل زبان و دین و غیره گوید :

« این عناصر باندازه های مختلف در ملیت هر قوم وارد شده و در تشکیل آن سهیم میشوند اما حقیقت این است که ملیت بالاثر از عناصر مذکور است و آن چیزیکه در واقع روح ملیت محسوب میشود اگر نباشد بر فرض که تمام عوامل سابق الذکر را جمع کنیم تشکیل ملیت محال است زیرا که ریشه و بنیانی دارد که از این عوامل سیراب نمیشود بلکه حیات او بسته بوجدانیات و ارادات افرادی است که باهم اجتماع کرده و در زیر رایت ملیت واحد در آمده اند مشروط بر اینکه افراد مذکور با وجود اختلافی که در نژاد و در زبان و دیانت دارند در مدتی دراز از ادوار تاریخی گرفتار یک قسم حوادث شده باشند یک نوع زندگانی کرده و دارای یک سنخ تشکیلات بوده یکدسته روایات و یادگار های باستانی را محترم شمرده دارای یک آرمان و آرزو باشند چنانکه در فصل نژاد اشاره کردیم برای دسته بندی افراد بشر در مسلک علمی هست یکی آنکه علائم و مشخصات ظاهری بدن را زمینه دسته بندی قرار دهند مثل رنگ پوست و چشم و مو و شکر جمجمه و بینی

(۱) Races et nationalité d' Autriche - Hongrie  
Paris 1917 PXVIII XXIV

و چانه و اندازه قد و غیره در اینصورت جماعتی را که در این علائم شریک باشند بیک نام میخوانند و یک قوم میگویند مسلک دوم آن است که نه فقط اوصاف ظاهری مذکور را معتبر می‌شمارند بلکه رسوم و عادات و زبان و احوال اجتماعی را هم در نظر میگیرند مراد از احوال اجتماعی درجه فرهنگ Cultures و سرگذشت‌های تاریخی و منافع و آمال اقتصادی و امتزاج لغات و لهجات است. بنابراین اسلوب اخیر نوع بشر را بنسبت نژاد یعنی علائم طبیعی حیوانی نباید دسته بندی کرد بلکه بمقتضای احوال دبی و اجتماعی تاریخی که دارند آنان را طایفه‌ها، قوم‌ها، ملت‌ها باید شناخت از این دو اسلوب امروز علماء طرفدار اسلوب دوم هستند و آنرا بدرجات نسبت بسبک اول برتر میدانند (۱) «

بنابر این مقدمات اگر کسی علاوه بر تحقیقات نژادی و تبعات لسانی و بازرسی‌های اجتماعی بخواهد دلیل قاطعی برای ملیت اکر ادیدها کند بر او واجب است که ببیند آن طایفه در ادوار گذشته چه میکرده‌اند و چه می‌گفته‌اند و چه می‌خواسته‌اند و از چه هراسان بوده‌اند حاجت نیست که شخصی از این قوم عمداً بگوید ما از فلان نژادیم یا با فلان ملت یکی هستیم کارهای اکثر افراد در طول تاریخ معلوم میکند که کیستند زیرا که در این باب هم میان فرد و جماعت اختلافی نیست همانطور که در حق افراد این قول صادق است که « بگو به بینم یا که معاشری تا بگویم

---

(۱) طرز دیگر هم برای تشخیص اخیراً متداول شده است و آن آزمایش خون افراد و انفعالی است که در خون‌های پیدا میشود به نسبت دواهایی که بآن خون میزنند ولی امتحان آن بسیار صعب است

تو چه کسی، (۱) درباره جماعت هم درست هیاید.

در فصل های گذشته تا درجه امکان ثابت کردیم که کردان از حیث نژاد و زبان و عقاید دینی با سایر ایرانیان تفاوتی ندارند. در اینجا گوئیم که بر فرض هیچیک از ارکان مزبور هم ثابت نمیشد باز کردان جزء ملت ایران میگشتند زیرا که در اصل عمده ملیت با ایرانیان اشتراک دارند و آن وحدت احساسات و میول است که نتیجه شرکت در سرگذشت تاریخی است بنا بر این در فصول آینده به بحث این مسئله پرداخته قدم بقدم طایفه کرد را در مراحل قرون ماضی دنبال میکنیم و ثابت مینمائیم که در شادیها و فیروزیها در غمها و شکستها هیچ تفاوتی بین آنان و سایر طوایف ایرانی نبوده است و از این جهت است که امروز کرد دارای همان احساساتی است که سایر برادرانش دارند و این محکمترین رشته ایست که دستباف قرون و ایام است.

---

(۱) Dis moi qui tu fréquentes, je te dirais qui tu es

مثل سایر فرانسوی است.

## فصل ششم کرد قبل از اسلام

در فصل های پیشین راجع بارکان ملیت بحث شد و معلوم گردید که مهمترین آنها تاریخ یعنی اشتراك در سرگذشت های تاریخی است. و سبب اینکه اشتراك در این امر موجب توحید افراد میشود این است که افراد بشر مدنی بالطبعند هر يك را با دیگران ارتباط و اختلاط ضروری است چون این آمیزش قوت گرفت و دوام پیدا کرد غم و شادی، خواری و سرافرازی هر يك در همه تأثیر می کند و چون تأثیر کرد در صدد حفظ یا طرد آن عوامل شادی یا غم برمیایند تا ملایمها را دور میرانند، ملایمها را جلب می کنند در این صورت فرض کنیم که افرادی از نژاد های گوناگون با زبان و دین و رسوم مختلف در اقلیمی گرد آمده باشند ناچار همه آنها مدت مدیدی در تحت تأثیر آب و هوا و سایر عوامل طبیعی و اقتصادی آن اقلیم واقع خواهند شد. مقتضیات گرما و سرما، اوقات بارندگی، هجوم ملخ، حمله و حشیان مجاور، عبور قبایل و اقوام خارجی همه در آنها مؤثر واقع میشود و چون موجود زنده فطرتاً سرتجع است ناچار برضد این عوامل ارتجاع میکند و جواب فشار طبیعی را میدهد. اگر آن فشارها بحکم طبیعت یکسان بود و مکرر شد ناچار ارتجاع آن افراد هم یکسان و مکرر خواهد شد و وقتی که بتکرار يك عمل از موجود زنده

صادر گردید در وی ملکه میشود و ذاتی میگردد پس بعد از چند قرن تمام آن افراد که سابقاً مختلف بودند در تحت تأثیر اقلیم واحد دارای يك سنخ احساسات میشوند نظر آنها نسبت بعالم خلقت، طرز زندگانی، وسایل دفاع، رابطه فرد و جماعت، مناسبات رعیت و سلطان یکسان خواهد شد زبانهم که ترجمان ضمیر است یکی میشود دین هم که مجموعه انتقادات آنان است هم رنگ میگردد.

آنوقت هر کس آنها را ببیند خواهد گفت این مردم از يك ملتند پس وقایع تاریخی از هر چیز مؤثر تر است.

ما در این فصول که خواهیم نگاشت تاریخ ارتباط کردان را با سایر اقوام ساکن ایران بیان می کنیم نه از این جهت که بخواهیم صرفاً تاریخ کرد را بنویسیم بلکه باین نظر که جهات اشتراك طرفین را روشن نموده سهم کردان را از افتخارات تاریخی ایران معلوم و همدستی آنانرا با برادران دیگر خود برای حفظ میهن و دفع صدمات اجانب آشکار سازیم.

برای این مقصود دو فصل مینویسیم: یکی کرد قبل از اسلام که همین فصل حاضر است دیگر کرد بعد از اسلام که فصل آخر خواهد بود

## روایت گزنفون

مشروح ترین شرحی که راجع بکردان از عهد قدیم در دست داریم روایت گزنفون است.

گزنفون مورخ و سردار یونانی شاگرد سقراط حکیم در فاصله ۴۳۰ و ۳۵۲ ق. م. زندگانی میکرد چند کتاب راجع بایران نوشته است یکی از آنها موسوم به اناباز یا بازگشت ده هزار نفری است.



این عده یونانی سرداری گزنفون در لشکرکشی کورس کوچک و حمله او برادرش اردشیر دوم هخامنشی ۴۰۱-۴۰۰ همراه او بودند چون کورس در محل کونا کسا مغلوب و مقتول شد اردشیر فرمان داد که یونانیان را دنبال کنند گزنفون موفق شد که این سپاه را از راه شمال بین النهرین عقب نشانده در امان سلامت بولایت برساند در ضمن این بازگشت گذار یونانیان بنواحی کوهستانی کردستان افتاد و با قوم کردوک (کردها) مواجه شدند چنین مینماید که گزنفون نام این طایفه را از دهان يك ارمنی شنیده است زیرا که کاف آخر کردوک علامت جمع ارمنی است که در اصل (خ) بوده است. پس چون کاف جمع را برداریم کردو باقی میمانند که همان کردو باید باشد از مجموع گفتار گزنفون معلوم میشود که کردان در جلوگیری از دشمنان شاهنشاه ایران جدی بلیغ داشته اند.

گزنفون گوید ( فصل ۵ از کتاب سوم )

« چون لشکریان یونانی بجائی رسیدند که از یکطرف کوهستان عظیم و از طرف دیگر شط دجله بود مدتی متحیر ماندند آنگاه مطلع شدند که در سمت جنوب راهی است که بکشور ماد و بابل میرود و همان جاده است که یونانیان از آن بالا آمده اند و در طرف مشرق طریقی است که بشوش و اکباتان منتهی میشود یعنی شهری که ایام بهار و تابستانرا شاه در آنجا میگذراند و در جانب غرب بعد از عبور دجله جاده ای است که بکشور لیدی و ایونی میرود و راه چهارم آن است که از سمت شمال داخل کوهستان کردوک میگردد. این طایفه در سرزمین کوهستانی زندگی میکنند مردمانی سلحشور هستند حتی بشاه هم اطاعت نمیکنند.

بعد از وصول این گزارش یونانیان اسرائی را که بلد بودند جدا

کردند و نگفتند از کدام راه خواهیم رفت اما لازم دانستند که از میان کوهستان کردوک بگذرند چه شنیده بودند که پس از طی ولایت کردوک داخل ارمنستان خواهند شد که کشوری وسیع و حاصلخیز و زیر فرمان ارونتاس (Orontas) است و از ارمنستان بهر جا بخواهند باسانی توانند رفت. چون رای یونانیان بر این قرار گرفت قربانیدها کردند و ساعت سعد جستند زیرا که میترسیدند که خصم بر ارتفاعات دست بیابد.

#### فصل اول از کتاب چهارم گزنفون

« در اینجا شط دجله بقدری وسیع و تند و خروشان است که کس از آن نتواند گذشت دامنه کوهستان کردوک بطور عمودی باین شط میرسد سرداران یونانی بر آن شدند که از کوهستان بگذرند. . . سعی کردند که بی خبر دشمن و قبل از آنکه بلندبهارا بگیرند عبور نمایند. پاسی از شب باقی بود که لشکریان بحرکت آمدند و سپیده دم بکوهسار رسیدند. کیریسوف Chrisophe فرمانده مقدمه و گزنفون فرمانده مؤخره سپاه بود پیش از آنکه خصم آگاهی یابد کیریسوف بقله رسید و سپاهیان از پی او راندند تا بدهاتی رسیدند که در قعر دره ها واقع بودند کردوگان از خانه ها بیرون شدند و زن و فرزند را بکوه کشیدند. آذوقه بسیار بدست یونانیان افتاد در هر خانه مقداری زیاد ظروف مفرغی بود یونانیان چیزی برنداشتند و از پی فراریان هم نرفتند باین امید که چون کردوگان Carduques این شیوه مسالمت را به بینند دوستانه راضی بعبور آنان شوند زیرا که آنان هم نسبت بدولت یاغی بودند اما یونانیان چون بر داشتن آذوقه را ضروری دیدند هر چه توانستند برگرفتند.

کردوگان دعوت این سپاه را اجابت نکردند و ابداً علامت مسالمتی

نشان ندادند و چون مؤخره سپاه یونانی شباهنگام از کوه بزیر آمد و داخل قریه شد ( زیرا که بواسطه باریکی راه عبور همه سپاه تا شب طول کشید ) جمعی از کردوگان فراهم آمده بیازماندگان سپاه تاختن بردند بعضی را کشتند و برخی را بضرب سنگ و تیر مجروح کردند کردوگان عده قلیلی بودند زیرا که لشکر یونان ناگهان داخل اراضی آنها شده بود اگر نیروی کردوگ اجتماع پیدا می کرد قسمت بزرگی از یونانیان تلف میشد.

باری لشکر یونان شب را در دهات بروز آورد کردوگان در بلندبهای اطراف آتش بسیار افروختند و طرفین بمظاره یکدیگر پرداختند در سپیده صبح یونانیان مصمم شدند که از چارپایان و اغنام و احشام جز آنچه ضروری است نگاه ندارند و اسیران را هم سر بدهند زیرا که مانع حرکت لشکر و موجب معطلی میشدند . . . چون یکشنبه روز راه طی شد آذوقه با آخر رسید و دشمن حمله سخت کرد راه تنگ بود خصم میتوانست از مسافت نزدیکی سنگ و تیر پرتاب کند. یونانیان در هر قدم مجبور بودند که بدفع آنان بپردازند و باز داخل خطسیر شوند این عمل موجب تأخیر حرکت میشد.

**گیر یسوف هم** که فرمانده مقدمه بود برای همراهی با بازماندگان پیوسته حکم توقف میداد مگر يك بار که سرعت فرمان پیشرفت صادر کرد معلوم بود که چیزی واقع شده است و چون مجال تحقیق نبود مؤخره سپاه هم چنان سرعت جلو رفت که شبیه بفرار بود چندتن از سربازان دلیریونان از پای درآمدند از حمله **کله آرک** که تیری باورسیده از سیر گذشت و به پهلویش نشست ، چون گزنفون باردوی مقدم رسید **گریسوف** را ملامت کرد که چرا پای عقب ماندگان راه نرفته و آنان را وادار سرعت و جنگ و گریز نموده است تا در نتیجه چندتن از دلیران را **بنخاک هلال** افکنده

است . گیر یسوف گفت :

« این کوههارا بنگر که بهیچوجه دسترسی بآنها نیست . ماجز یك راه نداریم درست چشم را باز کن بین چگونه دیوار آسا فرود آمده است این جماعت مردم را می بینی که معبر کوه را گرفته اند و راه نجات ما را بسته اند؟ من از اینجهت تعجیل روا داشتم و هیچ جا نایستادم تا شاید پیش از آنکه دشمن بر بلندی ها مسلط شود جلو بیفتیم بلدی ها میگویند جز این راهی نیست . »

گزنفون گفت : « من نیز دو اسیر دارم و قتیکه دشمن بما هجوم آورده کمینی تعبیه کردیم بعضی را کشتیم و بعضی را دستگیر کردیم تا شاید اطلاعاتی از آنها کسب کنیم . »

پس آن دو اسیر را آوردند و بعد از آنکه از هم دور کردند از یکان یکان پرسیدند که آیا جز آن راه طریقی برای عبور سراغ دارند؟ یکی از آنها با وجود زجرها و تهدیدها گفت غیر از این راهی را نمیشناسم چون مطلب مفیدی اظهار نکرد، او را پیش چشم رفیقش سربریدند . اسیر دیگر گفت : سبب آنکه رفیق من از نشان دادن راه خودداری کرد این بود که در آن ناحیه دختری را بتازگی عروس کرده است / نمیخواست شما از آن خط بروید / اما من سپاه شما را از راهی خواهم برد که کاملاً قابل عبور است حتی برای احشام و اغنام مانعی نیست . از او پرسیده شد که آیا در این خط بمشکلی مصادف نخواهیم شد؟ جواب داد که اگر سبقت نجوئید ممکن است خصم بمکان مرتفعی که در سر راه است برسد و پیشرفت را مشکل کند . آنگاه داوطلبانی خواسته شد که از سپاه جدا گشته بآن نقطه بروند .

فصل دوم از کتاب چهارم گزننون

« قرار بر این شد که هنگام شب دوهزار نفر داوطلب خود را به آن مکان مرتفع برسانند و چون سپیده دمید شیپور بکشند و بدشمن که سر راه را میگیرد بتازند باقی سپاه هم بیاری آنان خواهند رسید. بارانی سخت میبارید گزننون با مؤخره لشکر بجانب راه سابق که نمایان بود راند تا دشمن را فریب دهد و باقی سپاه را از نظر آنان مستور کند. هنوز مؤخره - الجیش بدره نرسیده و بنای بالاروی نگذاشته بود که خارجیان Barbares از فراز کوه سنگهای غلطان بزرگی بك عراده فرو ریختند بعضی کوچکتر و بعضی بزرگتر ولی همه آنها چون بصخره های کمر کوه میرسیدند مثل سنگ فلاخن جستن کرده و کسی را در نزدیکی راه نمیگذاشتند چون شب افتاد بتدریج لشکر عقب نشست تا غذائی تهیه کند.

اما دشمن در تمام شب بانداختن سنگ مشغول بود و صدای آن بگوش میرسید داوطلبان شب را در کوه گذرانده بامدادان در زیر پرده مه و ابر ناکهان خود را بدشمن رسانده فریاد نظامی برکشیدند از خصم عده کمی بقتل آمد زیرا که اسلحه سبك داشتند و بزودی در کوه پنهان میشدند ولی راهرا ترك کردند.

**گزننون** که فرمانده دنباله لشکر بود سه تپه را که یکی از دیگری مرتفع تر بود گرفت و در هر يك جماعتی را بمراقبت نشاند که مواظب عراده های سنگین و بازماندگان قافله باشند. گردوگ ها بدون جنگ و انداختن تیر و سنگ مکانهای خود را گذاشته میرفتند و این فرار اسباب تعجب شده بود یونانیان آنها بترس گردوگ ها حمل کردند ولی چنین نبود. چون از بلندیها دیده بودند که در پشت سر لشکر چه خبر است

عمداً عقب میرفتند. در این وقت خبر رسید که دشمن ناگهان به تپه‌های تخلیه شده سابق روی آورده چند تن از دلیران یونان را بخاک افکند و اینک در کوه مقابل ایستاده‌اند.

گزن نفون بوسیله ترجمانی پیشنهاد متارکه نمود و اجساد کشتگان یونانی را درخواست کرد کردوک ها پذیرفتند بشرط آنکه یونانیان دهات را نسوزانند. گزن نفون قبول کرد در این هنگام کاروان سپاه آهسته راه می‌سپرد و همه لشکر خصم بر سر بک کوه جمع شده بود یونانیان هم از تپه‌ها فرود آمده بجانب مکانی رفتند که اسلحه در آنجا زمین گذاشته می‌شد. در اینوقت کردوک ها بالاتفاق هجوم آوردند و بفر از قلعه رسیدند که گزن نفون از آنجا فرود می‌آمد سنگ ها بزیر غاطاندند و آن یکی از یونانیها شکسته شد سپردار گزن نفون او را ترك کرد یکی از سربازان بجانب او دویده سپر خود را حائل قرار داد تا هر دو خود را نجات داده به فوف جنگی پیوستند در اینوقت همه سپاه یونان در ده جمع شدند و خانه های زیبای آن قریه را فرو گرفتند و آذوقه بسیار بدست آوردند و شراب بقدری زیاد بودند که برای حفظ آن انبار های صاروجی ساخته بودند.

باری گزن نفون و کیریسوف مقاوله را ادامه داده عاقبت موفق شدند که اجساد کشتگانرا بگیرند و در عوض اسیران را رها کنند.

با مدد بی‌بلد و راهنما بر راه افتادند دشمن هر جا که راه تنگ و سخت بود بجلو گیری می‌آمد ولی گزن نفون و کیریسوف بنوبت از قلعه کوهها بالا رفته بردشمن مسلط و مشرف میشدند و راهرا باز میکردند غالباً دشمن بطوری ایستادگی مینمود که واقعاً عبور مشکل میشد افراد این طایفه چنان چالاک بودند که کسی بگرد آنها نمیرسید و اگر چه از نزدیکی حرکت می‌کردند

باز کسی قادر نبود که آنها را دریابد از سلاح جز کمانی و فلاخنی نداشتند. این قوم تیر اندازان ماهری بودند طول کمان آنها قریب سه ذراع بود و بیش از دو تیر داشتند برای انداختن زه را بطرف پائین کمان میکشیدند و پای چپ را تکیه می دادند. تیر آنها از جوشن و سپر دلاوران میگذشت یونانیان از این تیرها بر می چیدند و تسمه بآن بسته بجای زوبین به کار می بردند.

### فصل سوم از کتاب چهارم گزنفون

همان روز لشکر بدهاتی رسید واقع در دشتی که رود کانتیریت از آن میگذرد این رود کانتیریت (۱) وسیع است فاصله ارمنستان و ولایت کردوک محسوب میشود تا کوهستان کردوک ۶ الی ۷ استاد (۲) فاصله دارد.

اینجا منزلگاه شادی و نشاط یونانیان بود زیرا که هم آذوقه بسیار بدست آمد هم از رنجهای بسیار نجات حاصل شد فی الحقیقه در مدت هفت شبانه روز که لشکر از ولایت کردوک میگذشت دائماً زد و خورد بر پا بود چندان رنج و زحمت بجا رسید که نه شاه و نه تیسافرن Tissapherne ندیده بودند بذا برای این چون خیال لشکریان آسوده شد بخوات شیرین فرو رفتند بامداد که لشکریان یونان بآن طرف رودخانه نظر انداختند راه را از سیاه ارمنی و کلدانی بسته دیدند جریان آب عمیق هم اجازه عبور نمیداد در بالای کوهی که منزلگاه شب پیش بود جماعتی کثیر از طایفه کردوک بنظر آمد که مسلح بودند. یونانیانرا بکلی ترس فرو گرفت زیرا که در برابر

(۱) بنا بر قول آنویل Anville این رود خابور بوده که غیر از خابور فعلی است از شعب فرات، خابور فعلی را در قدیم خبورا میخوانده اند Chaboras.

(۲) هر استاد تقریباً ۱۸۰ گز است







منظره رود سیروان در دره های کردستان

روبری صفحه ۱۵۵

( از کتاب هر تسفله پایکولی )

رودی هولناک و سیاهی مهیا و در پشت سر طایفه کردوک را میدیدند که بمحض حرکت بسمت رودخانه از عقب مهیای حمله هستند.

یکشنبه روز در این اضطراب گذشت شب گزنفون خوابی مساعد و امید بخش دید بامداد از احشاء قربانی علائم خیر نمایان شد پس کیریسوف را از پیش فرستاد و خود برای مقابله با کردوک ها و نگاهداری بنه و دنباله لشکر بجای ماند پس از زحمت بسیار کیریسوف از رود گذشت و آرامنه پراکنده شدند گزنفون هم در صدد عبور بود که بیکبار کردوک ها بصحرا ریختند تا بازماندگان را از عبور منع کنند در اینوقت ناگهان گزنفون فرمان بازگشت بفوج خود داد و بمقابله کردوکها پرداخت. چون کردوکها دیدند که مؤخره لشکر از باقی سپاه جدا شده وعده زیادی در مقابل آنان نیست بشتاب حمله کردند و بنای خواندن سرودی گذاشتند که کس ندانست چیست کیریسوف که در آن سمت رود بمکان ایمن رسیده بود و کاملاً مسلط بود چون گزنفون را گرفتار دید گروهی را بیاری او فرستاد ولی گزنفون یکی از افسران را فرستاد و چنین دستور داد که ابدأ از آب نگذرند در ساحل رود صف بکشند همینکه او داخل آب شد آنها هم از بالا و پائین گذار خود را داخل آب کرده چنین وانمایند که میخواهند از رود گذشته بکردوک ها حمله برند و باید که در اینوقت دست را در تسمه زوبین و تیر را در چله کمان نهادد مهیا باشند ولی خیلی داخل رودخانه نشوند.

آنگاه گزنفون بفوج خود دستور داد که بمحض رسیدن نخستین سنگ دشمن و شروع جنگ سپر ها را پیش برده مجتهداً سرود پثن (۱) به خوانند و دفعه بسمت دشمن روی آورند و چون دشمن عقب رفت و از

---

(۱) سرود Péan سرود جنگی یونانیان است بنام رب النوع آپولون.

ساحل بانگ شیپور برخاست بطور نیم دایره برگشته بشتاب تمام و بیخط مستقیم خود را بآب رسانند ولی مواظب باشند که صف بهم نخورد و هنگام عبور از رودخانه مزاحم یکدیگر نشوند. بهترین سرباز کسی خواهد بود که پیش از دیگران بآن جانب رود برسد.

باری کردوک ها دیدند که در دنباله سپاه جماعت چندانی باقی نمانده است زیرا که گروهی از آنان برای گرفتن چهارپایان و گروهی برای بستن بار و بنه و دسته برای حفظ همخوابه های خود متفرق شده بودند پس حمله سخت آورده باران تیر و سنگ باریدند یونانیان شروع بخواندن پشان کرده با قدم دو حمله بردند ولی دشمن از تیراندازی خود داری کرد چه همانطور که در کوهستان عادت دارند فقط تیری میاندازند و بعجله میگریزند سلاح آنها مناسب ایستادگی و مقاومت نیست در این موقع صدای شیپور برخاست و دشمن بیشتر گریزان شد و یونانیان بنا بر دستور خود را بآب رسانند. بعضی از کردوک ها ملتفت شده باز گشتند و بضر ب تیر جماعت قلبیلی را مجروح کردند ولی نقیه آنها از فرار نایستادند «

#### فصل چهارم از کتاب چهارم گزنفون

« بعد از عبور از رودخانه صف ها آراسته شد و لشکر بجانب ارمنستان رفت که دشتی است باتپه و ماهورهای مختصر در این روز تقریباً پنج فرسنگ راه قطع شد زیرا که در حوالی رودخانه دیه و آبادی دیده نمیشد و سبب آن جنگ ارمنستان و کردوکان بود عاقبت لشکر بقصبه بزرگی رسید در اینجا برای ساتراپ قصری ساخته بودند و اکثر خانه ها دارای برج بود و آذوقه فراوان بدست افتاد «

( پایان سخن گزنفون )

این شرح گرانبها را که بقلم سردار و فیلسوف شهیر یونان نوشته شده از آن جهت تفصیلاً آوردیم که قدیمترین وصف کردستان و طایفه کرد محسوب است از مطالعه آن چند مطلب مستفاد میشود :

۱- جلادت و مردانگی و ناموس پرستی کردان که یکی از آنها تن بهلاکت داد تا ولایت معشوقه خود را معبر خصم نبیند و همه آنها برای حفظ سر زمین خود از هیچ قسم جان فشانی دریغ نکردند. پایداری آنان در مصاف و قوت آنان در کشیدن کمان های سخت بزرگ و تحمل صعوبت کوهستان را خود یونانیان شهادت داده اند و الفضل ماشهدت به الاعداء .

۲- اینکه گوید کردان حتی از پادشاه ایران هم اطاعت نمیکردند مرادش این است که جسارت و بی باکی خصم خود را مجسم تر کند و در واقع از راه مبالغه اینطور گفته است تا عبور لشکر یونان از کردستان عظیم جلوه کند بعبارة دیگر میخواهد بگوید ما از میان جماعتی گذشتیم که حتی پادشاه خود هم اطاعت نداشتند البته مقصودش این نیست که کردان طایفه مستقلی بود اند زیرا که دولت شاهنشاهی هخامنشیان که تمام گردنکشان را از سند تا بسفور و از سفد تا حبشه بخاک انقیاد افکنده بود چنانکه کتیبه بیستون گواه آنست هیچوقت تحمل نمیکرد که در خانه خود و مرکز کشور خود طایفه را در استقلال باقی بگذارد .

ولی اگر مراد گزنهون این است که گاهی از کردان سرکشی دیده می شد چون خاصیت اقلیم کوهستانی و صعوبت مکان چنین است میتوان پذیرفت خاصه در اینموقع یعنی ۴۰۰ قبل از میلاد که کشور موقتاً آشفته شده بود و در برادر کورس و اردشیر بروی هم شمشیر کشیده بودند و لشکر کورس کوچک بهمراهی اجانب تا بابل پیش آمده بود البته در چنین

وقتی نمیتوان توقع نظم کامل در کشور نمود.

۳ - از کوشش فوق العاده کردان برای حفظ معابر پیداست که تنها قصد آنها حفظ گله و رمه دهات خود نبوده است زیرا که در اینصورت کافی بود که مسافت قلیلی از راه عبور لشکر منظم یونان عقب به نشینند یا اینکه شرایط صلح یونانیان را که برای سلامت گذشتن پیشنهاد میکردند بپذیرند. پس باید قبول کرد که این کردان در واقع خود را مکلف بجلوگیری از دشمنان کشور شاهنشاه خود میدانسته اند و این فداکاری و مقاومت را برای اطاعت از اوامر اردشیر بخرج میدادند صرفاً حفظ مکان و احشام خودشانرا در نظر نداشته اند.

۴ - مقصود از ساتراپ در سطر آخر کلام گزنفون استاندار عهد هخامنشی است که فرمانفرمای ارمنستان بود زیرا که در آن عهد ارمنستان و بختان بنا بر قول هرودوت یکی از ساتراپی های ایران محسوب میشده اند بختان محل اصلی قردوهاست و بیث قردو در آنجا واقع بود و این بیث قردو زمین باریکی است در بین دجله دجله و کوه جودی.

## کرد در عهد سلوکی و اشکانی

داریوش سوم باستظهار طوایف کرد که قبل از سلطنت در میان آنان حکومت داشت آخرین میدان جنگ خود را در اربل قرار داد و چون از اسکندر شکست یافت تمام کردستان جزء متصرفات جهانگشای مقدونی شد. جانشینان اسکندر (دودمان سلوکی) مکرر بکردستان لشکر کشیده اند تا شورش کردان را فرو نشانند و این شورشها برای دفع سلوکیها که غاصب تاج و تخت ایران محسوب میشدند واقع میگشت عاقبت کردها موفق شدند

که یکی از سرداران آنتیوکوس را که مولون نام داشت و ساتراپ ماد بود بر پادشاه سلوکی بشورانند و خود را در زیر رایت او در آوردند ( ۲۰۲ ق.م. ) .

شرح این نهضت کردرا پولیب مورخ یونانی در کتاب ( XLI ) خود صفحه ۱۴۸ ذکر میکند و ما آنرا باختصار نقل میکنیم ( پولیب در فاصله سنوات ۲۱۰ و ۲۰۸ قبل از میلاد متولد شده است ) .

## روایت پولیب

« بعد از قتل سلو کوس که در ماوراء توروس واقع شد آنتیوکوس برادر او که در داخل آسیا حکمرانی داشت بیایتخت آمده بر سریر سلطنت نشست و سردار خود مولون را ساتراپ ماد کرد اما مولون یاغی شد و ولایت بابل را که همجوار ساتراپی او بود تسخیر کرد . مکرر سرداران آنتیوکوس Antiochos از ملون شکست یافتند عاقبت پادشاه شخصاً بساحل فرات رسیده ( LI ) لشکر را سه بخش کرد بعد از عبور از دجله شهر دورس Dures را که در محاصره یکی از سرداران مولون بود نجات داد و بعد از هشت روز طی مسافت از جبل حمزین Oricon عبور نمود و ولایت آپولونی در آمد [ آپولونی جزء ایالت بابل و در قسمت جنوبی دیاله واقع بود و با کشور ماد همسایه محسوب میشد ] مولون از مردم خوزستان و بابل که تازه باطاعت او در آمده بودند اطمینانی نداشت چون خبر رسیدن شاه را شنید ترسید که راه ماد را بر او به بندند پس جسری بر دجله بست تا شاید نیروی خود را از آب گذرانیده بمرتفعات آپولونی برسد در اجرای این نقشه اعتماد او فقط بقوم کورثی Cyrtii [ کرد ] بود که

فلاخن اندازان ماهر بودند « (۱) پولیب نخستین مورخی است که نام کورتی را برده است در حدود سال ۱۷۰ (ق. م) یعنی سی سال بعد از واقعه فوق‌الذکر چریکی را در آسیای صغیر در خدمت آنتیوس می‌بینیم بعد از گزنفون که ذکر شد مشروح‌ترین وصفی از کرده و کردستان در کتاب مورخ و جغرافی نویسنده معروف استرابون است که در حدود میلاد مسیح (زمان اشکانیان) میزیسته است وی کرد را کورتی *Cyrtii* مینویسد و جایگاه آنان را در قسمتی از کشور پهن‌آورد ماد نشان میدهد بنا بر این محقق است که هم از حیث مکان و هم از حیث زمان و حوادث تاریخی کرد جزء ماد بوده و هیچ سند استواری برای جدا کردن آنها در دست نیست.

## روایت استرابون

فصل سیزدهم از کتاب یازدهم

«مدی دو قسمت معین است نخستین معروف بمدی بزرگ و ریابتختش اکباتان است که شهری معتبر است و پادشاهان قدیم مدی در اینجا قصرها داشته اند امروز هم سلاطین پارت در ایام تابستان برای استفاده از هوای خنک مدی باین شهر میروند اما زمستانه را در سلوسی ساحل دجله نزدیک بابل میگذرانند قسمت دیگر موسوم به ماد اتروپاتی است نامش مأخوذ از اسم ساتراپ اتروپاتس است او بود که ایالت مزبور را که تا آن تاریخ جزء مدی بزرگ محسوب میشد نگذاشت که بدست مقدونیان

(۱) در صفحه ۹۷ راجع بروایت تیت لیودر خصوص شرکت کردها در جنگ

پادشاه پرگام اشارت رفته است (۱۷۱ ق. م.).

بیفتد در ازاء این کار بزرگ **اتروپاتس** نام پادشاهی گرفت و آن ایالت را کشوری جدا کرد و خاندان او تا این تاریخ در آنجا ساکنند و در بافرایش دارند زیرا که از حسن اتفاق اعقاب او با شاهزادگان ارمنستان و آشور وصلت کردند و در این اواخر با شاهزاده خانم های پارت عقد ازدواج بسته اند.

ایالت **آتروپاتی** از جانب غرب با **ارمنستان** و **ماتیانه** و از سمت شرق بومی بزرگ محدود است و در جهت شمالی این کشور اخیر هم قرار دارد این ایالت نسبت بولایاتیکه سواحل زیرین دریای **هیرکانی** (بحر خزر) را احاطه کرده اند و ولایتی که معروف ب**کسپیان** است بمنزله حاشیه محسوب میگردد بنا بر گفته **آپولونیدس** قوه نظامی این ایالت قابل ملاحظه است زیرا که میتواند ده هزار سوار و چهل هزار پیاده بمیدان بفرستد و دریاچه ای دارد بنام **دریاچه کیوتا** **Kaputa** که در آن نمک جوشنده تولید می گردد (۱).....

**ارمنستان** و **کشور پارت** دو دشمن **دهشتناک اتروپاتی** محسوبند که کراراً از قطعات آن گرفته اند اما **آتروپاتی** مقاومت میکند و گاهی ولایات از دست رفته را پس میگیرد چنانکه **ارامنه** مجبور شدند در موقع تسلیم بروم ناحیه **سومباسه Symbacé** را با **آتروپاتی** مسرد بدارند زیرا که دولت **آتروپاتی** در عین جلب رضای **قیصر روم** دوستی دولت **پارت** را حفظ کرده و بان دولت تکیه داشت.

(۱) حمد الله مستوفی هم در نزهت القلوب این دریاچه رضائیه را کبودان مینویسد اسم عتیق آن چیچست بوده است **ارامنه** آنرا **کیوتان** یا **کیوتان دزو Dzou** می گویند **مسعودی** و ابن حوقل آنرا **بحیره کبودان** خوانده اند.



قصر تابستانی شاهان اتروپاتی در کز که Cazaca است که در دشت واقع شده و قصر زمستانی آنان در وراست Vera که مکان طبیعی محکمی است و آنتوان هنگامیکه بمقابله پارتیها میشتافت این را بحمله فرو گرفت. بنا بر روایت دلیوس Dellius دوست آنتوان که در لشکر کشی بر ضد پارتیها همراه قیصر بود و از جمله فرماندهان محسوب میشد میان ورا و رود ارس که سرحد ارمنستان و اتروپاتی است ۲۴۰۰ استاد راه است همه زمین اتروپاتی خرم و خندان و برومند است اما ناحیه شمالی آن تمام کوهستان سخت و سرد است و در آنجا جز قبایل کوهستانی کسی منزل ندارد از قبیل **کادوسیها**، **امردها**، **تاپورها** و **کورتیها** (۱) همه این طوایف براهزنی مشغولند و مرکب از بومی و مهاجرند که بمیل خود بآنجا آمدهاند طوایف مزبور در همه کوهستان زاگروس و نیفاتیس (۲) پراکنده اند و کورتیها و **امردها** و **امردهای** (۳) پارس و طوایفی که در ارمنستان ساکنند و تا امروز همین اسامی را نگاه داشته اند عموماً با کوهستانیان اتروپاتی از يك نژادند چنانکه از مشابیهت جسمانی آنان آشکار است.

کتاب یازدهم فصل هفتم

دریای **کاسپین** در نقطه که بمحاذات قسمت بالای هیرکانی (ایالت گرگان) میرسد در واقع سورت دریا بخود میگیرد و اینصورت را تا پای کوهستان مدی و ارمنستان دارد زیرا که قسمت سفلی این کوهسار بشکل

(۱) Des Cadusiens, des Amardes, des Tapyres, des Curtii etc.

(۲) Niphatis

(۳) هم مردها هم امردها را ذکر کرده است.

(۴) در جغرافیای ارمنستان بخشی بنام **مردستان** در شمال شرقی

دریاچه وان نزدیک دریاچه کوچک ارچک می بینیم.